Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

مختصر القواعد باتمام رسید در سنه یکهزار و دو صد و نود و هفت هجری

الٰهی تو قادری که این کتاب را مقبول فضلا و مفید طلبا گردانی

تمت سنه ۱۲۹۷ هجری

خاتمة الطبع

بحمده تعالی و تقدس رسالهٔ نادره متضمن چند قواعد صرف و نحو فارسی مستنبطه از کتب معتبره مثل رسالهٔ عبد الواسع و جوهر التراکیب و منتخب النحو وغیره باختصار تمام مملو از فوائد موسوم به مختصر القواعد مصنفهٔ ناثر خوش کلام منشی سیتارام ابن گوپال اوپنسه ساکن بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن حسب فرمایش مصنف در مطبع فیض نفع مشهور نزدیک و دور منشی نول کشور مقام لکهنؤ بماه جون سنه ۱۸۸۰ع مطابق ماه رجب المرجب سنه ۱۲۹۷ھ منطبع گردید

قطعه تاریخ از نتائج طبع منشی اشرف علی اشرف

گشت چون مطبوع این نادر کتاب — از سوادش عالمی شد شادمان

گفت اشرف هاتف غیبی بمن — نسخهٔ بیمثل شد تاریخ آن

۱۲۹۷ھ

جز اسم دیگری ندارد و فعل صرف صلاحیت خبر دارد لیکن جزوی از دیگر
اجزای جمله و مرکبات ناقصه نتواند شد و در حرف غیر از صلاحیت جار
صلاحیت دیگر معنی نیست بلکه کلمهٔ مابعدش هم صلاحیت مبتدا یا خبر یا فاعل
یا مفعول نمیدارد قسم یازدهم آنکه از اسم جامد و امر حاضر مرکب باشد
درین صورت پنج معنی پیدا کند گاهی معنی فاعلی چون عالم افروز
یعنی افروزندهٔ عالم گاهی معنی مفعولی چون پامال یعنی مالیدهٔ پا۔
گاهی معنی مصدری چون گوشمال یعنی مالیدن گوش گاهی معنی ظرف
چون قطزن یعنی جای قطزدن گاهی معنی آله چون جاروب یعنی
آلهٔ جاروفتن۔ هرگاه یای مصدری در آخر اینچنین مرکب داخل شود
جز معنی مصدری یافته نشود و بس

خاتمه۔ سپاس بی قیاس مر قادری را که بقدرت کاملهٔ اش کتاب

داشت آمد اینجا آنکس موصول کاف صله و اینقدر عبارت که با من دوستی
داشت صله است اسمای موصول که برای اشخاص موضوع اند اینکه آنکه
آنانکه هرانکه هرکه و اسمای موصول که برای اشیا موضوع اند اینکه انچه
هرانچه هرچه **فائده** باید دانست که از جمله مرکبات ناقصه مذکوره
هریک حکم یک کلمه دارد یعنی در ترکیب هردو کلمات مرکب ناقص را مبتدا
یا خبر یا فاعل یا مفعول باید گفت لیکن یک کلمه ازان مبتدا و دیگر خبر یا یک
کلمه ازان فاعل و دیگر مفعول نتواند شد چنانچه برادر زید عالم است اینجا
ترکیب چنین باید گفت که برادر مضاف و زید مضاف الیه مضاف با
مضاف الیه مبتدا و عالم خبر آن و است حرف ربط مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه
گردید علی هذا القیاس - نیز یاد دارید که صلاحیت مبتدا و خبر و فاعل و
مفعول و اجزای مرکب اضافی و اجزای مرکب توصیفی وغیره

فعل بران بیان کند وآن فاعل ومفعول را ذوالحال گویند چون زید
گریان آمد درینجا زید که فاعل ست ذوالحال ست وگریان حال یعنی
در وقت آمدن گریان بود همچنین زید را گریان دیدم درینجا زید که مفعول ست
ذوالحال ست وگریان حال یعنی در وقت دیدن من زید گریان بود
قسم پنجم آنکه از اسم اشاره ومشار الیه مرکب باشد اسم اشاره اسمیست
که بواسطهٔ آن اشاره کنند جانب چیزی یا شخصی وآن چیز وشخص را مشار الیه
گویند اسم اشاره بر دو قسم ست قریب بعید لفظ این برای اشاره قریب
آید ولفظ آن برای اشاره بعید چنانچه این کاغذ خوبست وآنکس فاضلست
درینجا لفظ این وآن اسم اشاره وکاغذ وکس مشار الیه فرق درمیان اسم
اشارهٔ بعید وضمیر واحد غائب همین که در ضمیر مرجع آن در عبارت مذکور
نمی تواند شد ودر اسم اشاره مشار الیه آن مذکور می تواند شد چنانچه

مرکب توصیفی گویند موصوف اسمیست که ستایش یا مذمت آن بیان
کرده شود بواسطهٔ اسمی دیگر آن اسم دیگر را صفت گویند اکثر در فارسی
موصوف بر صفت مقدم میباشد و حرف آخر موصوف را مکسور خوانند مثلاً
غلام دانا درینجا غلام موصوف و دانا صفت آن قسم سوم آنکه از مستثنیٰ منه
و مستثنیٰ مرکب باشد مستثنیٰ منه اسمیست که قبل از حرف استثنا واقع شده باشد
و آنکه بعد حرف استثنا باشد و از مستثنیٰ منه بیرون کرده شود آنرا مستثنیٰ گویند
و حکمی که با مستثنیٰ منه متعلق باشد حکم مخالف آن با مستثنیٰ تعلق دارد چنانچه
همه کس آمدند مگر زید درینجا لفظ همه کس مستثنیٰ منه است و حکمیکه بآن تعلق
دارد حکم اثبات ست و لفظ زید مستثنیٰ و حکمی که بآن متعلق ست حکم منفی ست
یعنی زید نیامد قسم چهارم آنکه از حال و ذوالحال مرکب باشد حال اسمی ست
که هیئت فاعل را بوقت صدور فعل از آن و هیئت مفعول را بوقت وقوع

اقسام مضاف	کلمات مضاف الیہ		
	من ما تو شما	خود خویش و مرادف خود	سوائے من ما تو شما و خود خویش و مرادف آن
واحد مذکر	غلام من غلام تو ا غلام میرا غلام تیرا	غلام خود غلام اپنا نا	غلام زید غلام زید کا کا
جمع	غلامان من غلامان تو غلام میرے غلام تیرے ں	غلامان خود غلام اپنے ں	غلامان زید غلام زید کے ں
واحد مونث	کتاب من کتاب تو کتاب میری کتاب تیری ی	کتاب خود کتاب اپنی نی	کتاب زید کتاب زید کی کی

چون بر مرکب اضافی حرف در یا از یا بر واقع شود در ترجمہ معنی این حروف باضافہ باید خواند چنانچہ از غلام زید بر اسپ زید در مکان زید ترجمہ غلام سے زید کے۔ گھوڑے پر زید کے۔ مکان مین زید کے ہمچنین معنی لفظ را کہ بطور علامت مفعول آخر مرکب اضافی واقع شود چنانچہ غلام زید را ترجمہ غلام کو زید کے قسم دوم آنکہ از موصوف و صفت مرکب باشد این را

جملهٔ فعلیه جزا فعل شرط با جزا جملهٔ شرطیه گردید در جملهٔ شرطیه ضرور است که
حرفی از حروف شرط باشد فصل دوم در بیان مرکب غیر مفید
مرکب غیر مفید مرکبیست که سامعش را خبری یا خواهشی مفهوم نشود و مثل مفرد
جزو جمله میباشد و آن بر چند قسم ست قسم اول آنکه از مضاف و مضاف الیه
مرکب باشد و این را مرکب اضافی گویند مضاف الیه اسمی ست که بسوی
آن اسمی را نسبت کرده باشند و آن اسم منسوب را مضاف گویند مثلاً
غلام زید درینجا غلام مضاف و زید مضاف الیه اکثر در فارسی مضاف
بر مضاف الیه مقدم میباشد و حرف آخر مضاف را مکسور خوانند و در اردو
مضاف الیه بر مضاف مقدم میباشد و یکی از علامات نه گانه که کا کے کی
و را رے ری و نا نے نی است باعتبار مضاف و مضاف الیه آخر
مضاف الیه می باشد و مواقع اینهمه بتفصیل ازین جدول یاد گیرند

جملهٔ فعلیه است و جواب ندا ندا با جواب خود جملهٔ ندائیه گردید همچنین بر قسم نیز
جملهٔ فعلیه محذوف میباشد و این جمله نیز بغیر دیگر جمله تمام نمیشود آنرا جواب قسم
گویند مثلاً بخدا دروغ نمیگویم اینجا لفظ بخدا متعلق فعل جملهٔ فعلیه محذوف است
و جملهٔ محذوف اینکه قسم میخورم بخدا نمیگویم فعل با فاعل و لفظ دروغ مفعول
فعل با فاعل با مفعول خود جملهٔ فعلیه و جواب قسم ست قسم با جواب خود جملهٔ قسمیه
گردید جملهٔ معترضه جمله ایست که در میان مبتدا و خبر واقع شود چون زید دولتش
پاینده باد خوب کس ست درینجا لفظ زید مبتدا و خوب کس خبر آن و اینقدر
عبارت که دولتش پاینده باد جملهٔ معترضه است جملهٔ شرطیه آنست که از فعل
شرط و جزا مرکب شود مثلاً اگر علم حاصل کنی عزت یابی اینجا اگر حرف شرط
و حاصل کنی فعل با فاعل و علم مفعول آن فعل با فاعل با مفعول خود جملهٔ فعلیه
فعل شرط - یابی فعل با فاعل و عزت مفعول آن فعل با فاعل با مفعول خود

و مثلاً زید بکر را زد اینجا زد فعل متعدیست و زید فاعل آن و بکر مفعول و
لفظ را علامت مفعول فعل متعدی با فاعل و مفعول خود جمله فعلیه گردید
جمله فعلیه هم بر دو قسم ست خبریه انشائیه هرگاه در جمله فعلیه فعل ماضی یا
مضارع یا حال یا مستقبل باشد خبریه است مثلاً زید آمد جمله فعلیه خبریه نیز بصورت
وقوع حرف استفهام انشائیه خواهد شد چون زید کی آمد اگر در جمله فعلیه فعل
امر یا نهی باشد نیز انشائیه دانند چون سبق بخوان و غم مخور گاهی جمله فعلیه
بر منادی محذوف میباشد منادی آنست که طلب کرده شود بیکی از حروف
ندا و ترکیب ندا با منادی را قائم مقام جمله فعلیه باید گفت این جمله بغیر دیگر
جمله تمام نمیشود و آن دیگر جمله را جواب ندا گویند مثلاً کریما ببخشای اینجا الف
که در لفظ کریما ست حرف ندا کریم منادی ندا با منادی قائم مقام جمله فعلیه
و آن جمله فعلیه محذوف اینکه طلب میکنم ترا ای کریم - به بخشای فعل با فاعل

ازمنه ثلاثه	روابط زمانی		مثال	
	اثبات	نفی		
ماضی	بود	نبود	زید عالم بود	زید عالم نبود
حال	است	نیست	زید عالم ست	زید عالم نیست
مستقبل	خواهد بود	نخواهد بود	زید عالم خواهد بود	زید عالم نخواهد بود

جمله اسمیه بر دو قسم ست خبریه انشائیه هرگاه در جمله اسمیه خبر یافته شود خبریه است چون زید عالم است اگر خواهش یافته شود انشائیه مثلاً زید کدام کس ست اکثر در جمله اسمیه بوقوع حرف استفهام خواهش یافته میشود چنانکه گذشت جمله فعلیه اگر فعل لازم باشد از فعل و فاعل مرکب میباشد اگر فعل متعدی باشد از فعل و فاعل و مفعول مثلاً زید آمد درینجا آمد فعل لازم است و زید فاعل آن فعل لازم با فاعل خود جمله فعلیه شد

ذکر مفرد در باب اول گذشت مرکب آنست که بدو یا سه کلمه متضمن باشد
آن بر دو قسم ست مرکب مفید مرکب غیر مفید بیان این هر دو بدو فصل
نموده می شود فصل اول در بیان مرکب مفید مرکب مفید مرکبیست
که سامعش را خبری یا خواهشی معلوم شود همین مرکب مفید را بکلام و جمله
و مرکب تام تعبیر مینمایند جمله در اصل بر دو قسم ست اسمیه فعلیه جمله اسمیه از
مبتدا و خبر مرکب می باشد مبتدا اسمی ست که بسوی آن اسمی منسوب باشد
بطوریکه سامعش را خبری یا خواهشی مفهوم شود و آن اسم منسوب را خبر
گویند چنانچه زید عالم ست درینجا لفظ زید مبتدا و لفظ عالم خبر آن
و است حرف ربط مبتدا با خبر جمله اسمیه گردید در جمله اسمیه لفظی باید که میان
مبتدا و خبر نسبت ایجابی یا سلبی در ازمنهٔ ثلاثه ظاهر کند آنرا روابط زمانی
گویند و آن از افعال ناقصه میباشد روابط مذکور را ازین جدول یاد گیرند

حروف استفهام	چون کے چه که چرا کجا کو چگونه کدام چند آیا
حروف شرط	چون اگر گر ار چو تا گرچه هرچند اگرچه ورنه والّا هرگاه
حروف علت	چه که زیراکه چراکه بنابر لهذا
حروف ندا	الف یا ای آیا
حروف جار	برای بهر بی جز چون چو در اندر از بر تا با
حروف زائده	بر در فرا اندر فرو مر خود همی گاه اندرون می باز آن را آرین فراز از هر درون

باب دوم در بیان نحو- نحو قاعده ایست که از دانستن آن ترکیب کلمات بایکدیگر مفهوم شود دران بحث از مفرد و مرکب کرده می شود

چون لفظ با که برای معنی همراهی موضوع ست تنها از و اینمعنی مفهوم نتواند شد مگر وقتی که با کدامی اسمش در آرند مثل با زید و آن بر چند قسم ست اقسام آن ازین جدول معلوم کنند

اقسام حروف	تفصیل حروف
حروف عاطفه	واو الف ها پس سپس نیز هم دیگر وگر یا بلکه بل
حروف استثنا	الا مگر غیر سوا جز وراء دون برون
حروف استدراک	لیکن لیک لاکن ولی ولیک اما
حروف تشبیه	چون چنانچه همچنین همچو همچنان مثل مانند گفتی گوئی گویا

برآورده شوند سه اند و همان را باسم مشتق تعبیر کنند اسم فاعل و
اسم مفعول اسم حالیه اسم فاعل از امر حاضر معروف حاصل شود بآوردن
لفظ نده بنون ساکن در آخر آن و برای ترجمه آن الف که در آخر ترجمه
مصدر باشد بیا مبدل کرده لفظ والا بیفزایند چنانچه پرورنده ترجمه
پالنے والا۔ اسم مفعول از ماضی مطلق حاصل شود بآوردن های مختفی در
آخر آن و برای ترجمه آن لفظ ہوا آخر ترجمه ماضی مطلق باید آورد چنانچه
پرورده ترجمه پالا ہوا۔ اسم حالیه از امر حاضر معروف حاصل شود باین نوع
که حرف آخرش را مفتوح ساخته الف ساکن و نون موقوف در آرند و برای
ترجمه آن بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمه مصدر لفظ تا ہوا بیفزایند چنانچه
پروران ترجمه پالتا ہوا فصل سوم در بیان حرف۔ حرف کلمه ایست
که بواسطه انضمام کدامی اسم معنی از و مفهوم نشود ہم دران زمانه یافته نمیشود

نوعی ریختن زرست در قالب و در اصطلاح کلمه ایست که متصرف باشد بشش
ضمائر مذکوره و مراد از گردان اینست که فعل را باین شش ضمائر بگردانند گردان
فعل لازم بر دو قسم میشود اثبات معروف نفی معروف و گردان فعل متعدی
بر چهار قسم ست اثبات معروف نفی معروف اثبات مجهول نفی مجهول
در گردان ماضی تمنائی سه صیغه می آید واحد غائب جمع غائب واحد متکلم
گردان ماضی معطوفه نیست همیشه بر حالت خود می باشد سوای این در
گردان باقی افعال شش شش صیغه می آید حرف آخر مضارع دال ساکن
و ماقبل آن مفتوح میباشد بوقت الحاق ضمائر آن دال را حذف باید کرد
چنانچه پرورد پرورند پروری پرورید پرورم پروریم همچنین در فعل مستقبل
ضمائر را بالفظ خواهد باید آورد بعد حذف دال چنانچه خواهد پرورد خواهند پرورد
خواهی پرورد خواهید پرورد خواهم پرورد خواهیم پرورد و اسما که از مصدر

ضمیر اسمیست که بسوی غائب یا حاضر یا متکلم راجع باشد غائب شخص پوشیده را گویند و حاضر شخصی که بآن سخن گفته شود متکلم آنکس که سخن گوید شخص غائب و حاضر و متکلم را مرجع آن گویند ضمائر شش اند واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر واحد متکلم جمع متکلم بیان این چنانکه باید درین مختصر نمی گنجد لهذا انچه بتصریف افعال دانستن آن ضرورتر است ازین جدول معلوم کنند

اقسام ضمائر	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
فارسی	لفظ او پوشیده است	اند	ای	اید	ام	ایم
اردو	وہ	وے	تو	تم	مین	ہم

چون این ضمائر بافعالی که آخر آن های مختفی باشد داخل شوند با الف باید آورد چون آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده ام آمده ایم والا بحذف الف چون آمد آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم صیغه در لغت

حال	اول فعل مضارع لفظ می یا همی درآرند	بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمهٔ مصدر لفظ تا ہے بیفزایند	می پرورد همی پرورد ترجمه پالتا ہے
امر	درگردان مضارع و امر همین فرق ست که در صیغهٔ واحد حاضر امر ضمیر پوشیده باشد و در مضارع ظاہر باقی همه صیغ امر بعینه صیغ مضارع	ترجمهٔ امر حاضر بحذف لفظ نا از آخر ترجمهٔ مصدر حاصل شود	پروری مضارع حاضر است و پرور امر حاضر ترجمه پال تو
نهی	در اول هر دو صیغه امر حاضر میم مفتوح باید آورد و باقی صیغ بعینه صیغ نفی مضارع	در اول ترجمه هر دو صیغه امر حاضر لفظ مت درآرند	مپرور مپرورید ترجمه مت پال تو مت پالو تم
مستقبل	در اول ماضی مطلق لفظ خواهد درآرند	آخر ترجمهٔ مضارع لفظ گا بیفزایند	خواهد پرورد ترجمه پالیگا

ماضی ناتمام	اول ماضی مطلق لفظ می یا ہمی درآرند	بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمہ مصدر لفظ تا تھا بیفزایند	می پرورد ہمی پرورد ترجمہ پالتا تھا
ماضی شکیہ	آخر ماضی مطلق ہای مختفی و لفظ باشد درآرند	آخر ترجمہ ماضی مطلق لفظ ہوگا بیفزایند	پرورده باشد ترجمہ پالا ہوگا
ماضی تمنائی	آخر ماضی مطلق یای مجہول درآرند	بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمہ مصدر لفظ تا بیفزایند	پرورد ے ترجمہ پالتا
ماضی معطوفہ	چنین حاصل شود کہ آخر ماضی مطلق فقط ہای مختفی درآرند و بعد آن فعلی دیگر را ذکر کنند	بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمہ مصدر لفظ کے بیفزایند	پرورده رفت ترجمہ پال کے گیا

اقسام افعال	ترکیب بنای فعل فارسی	ترکیب ترجمہ	مثال
ماضی مطلق	از مصدر حاصل شود بحذف نون آخر وفتح ماقبل آن	بعد حذف لفظ نا از آخر ترجمۂ مصدر اگر حرف آخر لفظ ما بقی الف یا واو باشد بہر دو صورت لفظ یا زیادہ کنند والا فقط الف	خورد از خوردن ترجمہ کھایا۔ وشست از شستن ترجمہ دھویا۔ وپرورد از پروردن ترجمہ پالا۔
ماضی قریب	آخر ماضی مطلق ہای مختفی ولفظ است درآرند	آخر ترجمۂ ماضی مطلق لفظ ہی بیفزایند	پرورده است ترجمہ پالا ہے
ماضی بعید	آخر ماضی مطلق ہای مختفی ولفظ بود درآرند	آخر ترجمۂ ماضی مطلق لفظ تھا بیفزایند	پرورده بود ترجمہ پالا تھا

ماضی استمراری نیز گویند ماضی شکیه که آنرا ماضی احتمالی نیز
خوانند ماضی تمنائی ماضی معطوفه چون درین افعال برای
بنای فعل مضارع قاعدهٔ کلیه مقرر نیست مبتدی را باید که مصدر مع
مضارع که در کتاب مصدر فیوض مرقوم است حفظ کند سوای
این ترکیب بنای باقی افعال مع ترجمه ازین جدول معلوم کنند
و قواعد مندرجهٔ جدول را اگر بر مصدر مجهول استعمال کنند
فعل مجهول حاصل شود و اگر بر مصدر معروف استعمال کنند

فعل معروف

که افعالش متعدی باشند چون گفتن جمله مصادر که در مصدر فیوض
واکثر کتب خوانده شوند همه اثبات معروف اند منجمله آن اگر خواهند
که مجهول مصدر متعدی معلوم کنند باید که موافق ترکیب بنای
افعال که عنقریب می آید ماضی مطلق معروف حاصل کنند و آخر آن
هاے مختفی و لفظ شدن زیاده کنند و برای ترجمهٔ آن آخر ترجمه
ماضی مطلق معروف لفظ جانا بیفزایند مثلاً کردن مصدر معروف است
و کرد ماضی مطلق آن ترجمه کیا کرده شدن مصدر مجهول شد
ترجمه کیا جانا مشتقات مصادر بر دو قسم اند فعل و اسم افعال
که از مصدر برآورده شوند دوازده اند بدین نوع که هفت ماضی
مضارع حال مستقبل امر نهی هفت ماضی اینست
ماضی مطلق ماضی قریب ماضی بعید ماضی ناتمام که آن را

موضوع ست نباشد آنرا اثبات گویند چون کشت وکشته شد و
الا نفی چون نکشت ونکشته شد اگر خواهند که کدامی فعل اثبات را
نفی کنند نون مفتوح دراولش درآرند و برای ترجمه اش لفظ
نهین یانه دراول ترجمهٔ اثبات آرند چون کرد ترجمه کیا نکرد ترجمه نکیا
یانهین کیا - ازین تقریر ثابت ست که فعل متعدی برچهار قسم ست
اثبات معروف نفی معروف اثبات مجهول نفی مجهول فعل
لازم صرف بر دو قسم معروف یعنی اثبات ونفی می آید اکنون باید دانست
که مصادر هم باعتبار افعال برسه قسم اند لازم تام لازم ناقص متعدی
لازم تام مصدری ست که افعالش لازم تام باشند چون آمدن
لازم ناقص مصدریست که افعالش ناقص باشند وآن چهار اند
بودن شدن گردیدن گشتن که بمعنی شدن آید متعدی مصدریست

مفعول به بیاشد چون کشت زید بکر را فعل لازم بر دو قسم ست لازم تام لازم ناقص
لازم تام فعلیست که بیواسطه لفظ دیگر خود خبر فاعل باشد چون زید آمد لازم ناقص
فعلی ست که تا لفظی دیگر با و منضم نشود خبر فاعلش معلوم نباشد مثلا زید بود درینجا
لفظ بود فعل ناقص ست زیرا که تا وقتیکه لفظی دیگر مثل عاقل یا فاضل با و منضم نشود
خبر زید که فاعل آنست مفهوم نخواهد شد فعل متعدی بر دو قسم ست معروف
مجهول معروف فعلی ست که فاعلش با و باشد چون کشت درینجا لفظ او که
در و مستتر ست فاعلش ست مجهول فعلیست که فاعل آن بآن نباشد چون
کشته شد درینجا لفظ او که در و مستتر ست فاعلش نیست بلکه مفعول به است
مخفی مباد که ضمائر فعل معروف فاعل می باشند و ضمائر فعل مجهول
مفعول هر یک فعل معروف و فعل مجهول بر دو قسم ست اثبات نفی
هر فعل معروف یا فعل مجهول که بران نون مفتوح که برای معنی نفی

کنا او رسننا مشتق اسمیست که گرفته شده باشد از مصدر چون پرورده
پرورنده پروران فصل دوم در بیان فعل فعل کلمه ایست که مثل اسم
معنی از و مفهوم شود بطوریکه متضمن باشد به یکی از ازمنهٔ ثلاثه چون کرد میکند
خواهد کرد ازمنهٔ ثلاثه اینست ماضی حال مستقبل ماضی زمانهٔ گذشته را گویند
و حال زمانهٔ موجود را و مستقبل زمانهٔ آینده را در امثلهٔ مذکوره از اول زمانهٔ ماضی
و از دوم زمانهٔ حال و از سوم زمانهٔ مستقبل مفهوم میشود فعل بمعنی کاریست
و فاعل آنست که فعل از و صادر شود و آنکه فعل بر و واقع شود آنرا مفعول به
گویند در فارسی لفظ را علامت مفعول به است و در هندی لفظ کو فعل بر دو قسمت
لازم متعدی هر فعل که از فاعل خود تجاوز کرده بر دیگری واقع نشود آنرا
لازم گویند هرگز دران مفعول به نمیباشد چون آمد زید و هر فعل که از فاعل
خود تجاوز کرده بر دیگری واقع شود آنرا متعدی گویند و ضرور دران

گویند و آن بر دو قسم ست موضوع مہمل۔ موضوع لفظ معنی دار را گویند و مہمل لفظ
بیمعنی را لفظ موضوع بر دو قسم ست مفرد مرکب مفرد لفظی ست موضوع که اجزایش
مہمل باشند ہمین مفرد را به کلمه تعبیر میکنند و آنرا بر سه قسم منقسم ساختند اسم فعل حرف
بیان این ہر سه بسه فصل نموده میشود و ذکر مرکب از نحو تعلق دارد فصل اول
در بیان اسم۔ اسم کلمه ایست که بواسطهٔ انضمام لفظ دیگر معنی از و مفہوم شود بطوریکه
مقترن نباشد بیکی از ازمنه ثلاثه چون زید و آن بر سه قسم ست جامد مصدر مشتق
جامد اسمی ایست که آن مشتق نباشد از کلمه و نه از و کلمه چون درخت اسم جامد بر دو قسم ست
نکره معرفه نکره اسمی ست غیر معین که بر ہمه افراد جنس خود دلالت کند چون انسان
معرفه اسمی ست معین که بر ہمه افراد جنس خود دلالت نکند چون زید مصدر اسمی ست
که او مشتق نباشد از کلمه مگر از ان دیگر کلمات بر آورده شوند در فارسی علامت
آن لفظ دن یا تن است بآخر کلمه و در اردو لفظ نا چون گفتن و شنیدن ترجمه

کدامی حرف واقع شده باشد چون را در رَبّ ماقبل با ما بعد حرفیست که
بجانب چپ کدامی حرف واقع شده باشد چون با در رَبّ ما بعد را مشتق
لفظی ست که از کدامی لفظ گرفته شده باشد چون آمد مشتق ست از آمدن
های مختفی هائیست که خوب بتلفظ نیاید چون های جامه و خامه هر واو ساکن
که ماقبل آن مضموم باشد اگر پر خوانده شود به معروف موصوف گردد چون واو
نور و الا به مجهول چون واو گور هر یای ساکن که ماقبل آن مکسور باشد اگر پر
خوانده شود معروف گفته شود چون یای نبی و الا مجهول مثل یای یکی
قاعده علمیست که از دانستن آن تقریر و تحریر انسان از اغلاط محفوظ ماند و
آن بر دو قسمست صرف نحو باب اول در بیان صرف صرف قاعده ایست
که از دانستن آن تصریف افعال و بنای آنها مفهوم شود در ینقاعده بحث
از کلمه کرده میشود باید دانست که انچه گفته شود از زبان انسان آنرا لفظ

در کلام عرب بغیر بدل ٭ نشود هیچگاه مستعمل ٭ باقی بست و یک حرف یعنی

ا ب ت ث ج خ د ذ ر ز س ش غ ف ک ل م ن و ه ی

در فارسی و عربی مستعمل پس بنای زبان پارسی بر بست و پنج حرف ست

حرکت زیر و زبر و پیش را گویند متحرک حرفیست که به پیش یا زبر یا زیر خوانده شود

پیش را به ضمه ضم رفع و زبر را به فتحه فتح نصب و زیر را به کسره کسر جر نیز

تعبیر نمایند و حرفیکه با ینحرکات خوانده شود علی الترتیب مضموم مرفوع و

مفتوح منصوب و مکسور مجرور گفته شود ساکن حرفیست غیر متحرک که ماقبل آن

متحرک باشد و اینطور خط ه که بسکون و جزم موسوم ست بران میباشد چون را ی

در موقوف حرفیست غیر متحرک که ماقبل آن هم غیر متحرک باشد چون دال در د

مشدد حرفیست ثقیل التلفظ که دو بار خوانده شود و اینطور خط ـ که بتشدید

موسوم ست بران میباشد چون را ی فرخ ماقبل حرفیست که بجانب راست

علمای ذی اخلاق حضرت مولوی محمد اسحاق ابن مولوی محمد ولی الدین
مدظله العالی چند قواعد صرف و نحو فارسی را باستنباط از کتب معتبره مثل رساله
عبد الواسع و جوهر التکیب و منتخب النحو وغیره باختصار هرچه تمامتر ترتیب داده
به مختصر القواعد موسوم ساخت توقع که اگر درین مزخرفات خطائی بنظر
کیمیا اثر در آید اصلاح را کار فرمایند ؎ بپوش گر بخطائی رسی و طعنه مزن
که هیچ نفس بشر خالی از خطا بود ❊ مقدمه بدانکه جمله حروف تهجی سی و سه
است منجمله آن هشت حرف مخصوص زبان عربیست چنانچه شرف الدین علی
گوید قطعه هشت حرفست آنکه اندر پارسی ناید همی ❊ تا نیاموزی نباشی اندر نیمعنی
معاف ❊ بشنو از من تا کدامست آن حروف و یاد گیر ❊ ثا و حا و صاد و ضاد و
طا و ظا و عین و قاف ❊ همچنین چهار حرف خاصه زبان پارسی ست شاعر
گوید مثنوی حرف مخصوص پارسی شد چار ❊ پ و چ ژ و گ ای مختار ❊

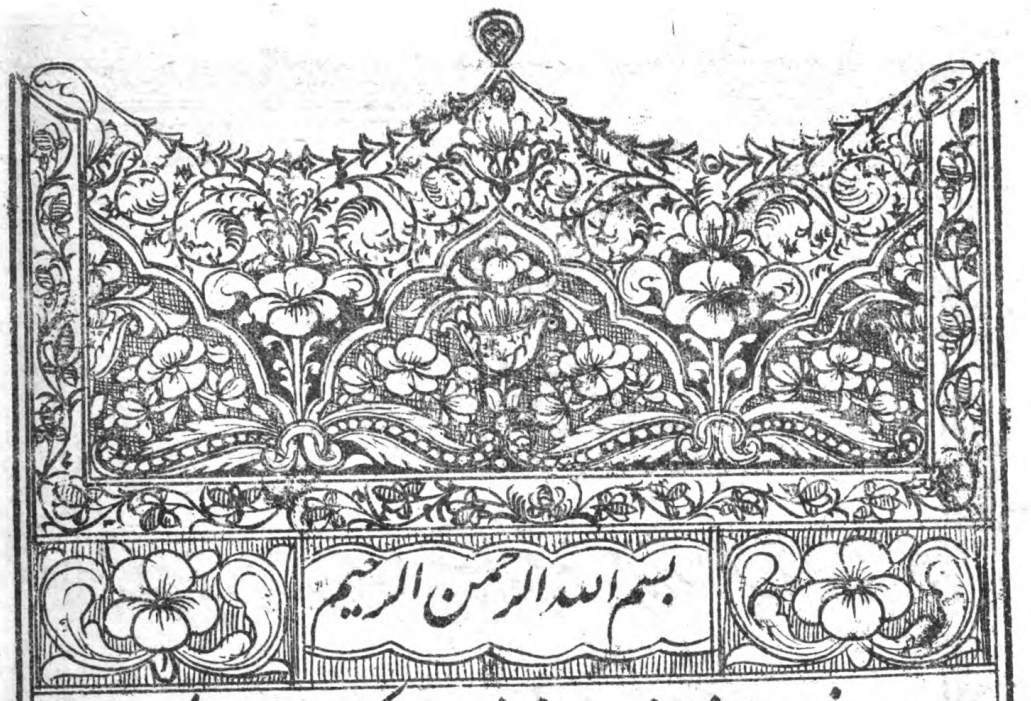

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پس از حمد و نعت بر سخن سنجان معنی شناس و نکته رسان روشن قیاس
مخفی و محتجب مباد که احقر الانام سیتارام ابن گوپال راؤ پنسه ساکن
بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن که بحلیهٔ فرمانروائی سلیمان مکان
خاقان زمان حضرت آصف جاه نظام الملک جناب نواب میر
محبوب علیخان بهادر ادام الله سلطنته و اقباله محلی و بزینت وزارت
و عدل نوشیروانی جناب نواب مختار الملک سر سالار جنگ بهادر دام دولته
و حشمته مزین ست بمیامن تعلیم مخدومی مکرمی سر آمد فضلای آفاق صدر نشین

Risala Mokhtasarulqawaed

رسالہ
مختصر القواعد

جسکو منشی سیتارام صاحب نے کتب معتبرہ رسالہ عبدالواسع و جواہر الترکیب

و منتخب النحو وغیرہ سے انتخاب و استنباط کرکے

تالیف کیا

واسطے درس مبتدیان و فارسی خوانان نو آموز کے حسب تجویز یک قرابش

مصنف موصوف الذکر

ماہ جون سنہ ۱۸۸۰ء

مطبع منشی نولکشور مقام لکھنؤ میں چھاپا گیا

~~Sitaram~~

Mukhtaṣar al-qavā'id.

Sītā-Rāma, son of Gōpāla Rāu

1880

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

49 C 28